

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت راجع به امتیاز و تعین بود، عرض شد که مساله تشخّص با مساله تعین متفاوت است تعین عبارت است از امتیاز و امتیاز افتراق بین شیء و شیء دیگر است همین که دوئیت ملاحظه بشود یعنی امتیاز این با او فرق می کند حالا این افتراقش به واسطه چیست؟ و منشاء این افتراق چیست؟ این یک مطلب دیگر است که برگشت آن یا به خود نحوه وجود است چنان که مرحوم آخوند می فرمایند و قائلین به اصالت وجود قائل به این مساله هستند یا تحقق ماهیت است که بنا بر قاعده اصالت ماهیت مساله به او برمی گردد حالا کاری به صحت و سقم آن نداریم ولی در اینجا می خواهیم بگوییم مساله امتیاز با مساله تشخّص فرق می کند بسته به این است که تشخّص چگونه باشد.

روی این جهت امتیاز یک شیء از شیء دیگر یا به نفس همان حقیقت شیء است که امتیاز ذات باری از سایر موجودات و مخلوقات، که خود ذات باری از حیث وجود و از حیث انّیت یعنی همان خصوصیت و شیئیت ذات باری، این با سایر موجودات متفاوت است زیرا آن در لامرتبه‌ای و لاحدی و لاقیدی قرار دارد، وجودی است به این نحو که حد و قید و مرز ندارد و شکل و ماده ندارد و محوضت در تجرد دارد این خصوصیت ذات باری است که بواسطه این خصوصیت از سایر مخلوقات و مظاهر متشخصه متفاوت است بقیه همه دارای حدّ می باشند حتی اگر حدّ آنها وجودی هم باشد یعنی حدّشان حدّ ماهیتی به عنوان جنس و فصل و اینها نباشد بلکه همان مرتبه وجودی باشد باز در اینجا با ذات باری متفاوت است از نقطه نظر سعی و عدم تقید و اطلاقیتی که در وجود باری است و در وجود آنها این اطلاقیت نیست بنابراین عالم ارواح با عالم ملائکه با اینکه آنها وجود مجرد هستند و حدّ ماهوی آنها حدّ وجودی آنهاست و دارای جنس و فصل نیستند در عین حال با ذات باری متفاوتند و از این نقطه نظر خوب خیلی از دقائق و ظرائف در اینجا روشن می شود و مشخص می شود این ارتباط آن حقائق وجودیه مجرده با حقایق مادی و نفوس به چه کیفیت است، چگونه ارتباط برقرار می کنند و چگونه انسان این ارتباط را ادراک می کند این ارتباط عبارت است از حضور این نفوس مجرده در ظرفی که نفس در آن ظرف استقرار دارد در هر مرتبه‌ای که در آن مرتبه قرار دارد.

وقتی که شما آماده برای نماز می شوید یک مرتبه حالتان می بینید با حال پنج دقیقه قبل فرق کرده است، وضو که می گیرید در این وضو می بینید حالتان تفاوت کرد، نماز که می خوانید به شرط

حضور قلب، احساس می‌کنید که این نماز شما را در يك وضعیتی قرار داده است که آن فرق می‌کند این نحوه از ادراک همراه با حضور و علم حضوری انسان است نسبت به حضور ملائکه و همینطور علم حضوری ملائکه است نسبت به وجود انسان و حقیقت ملکوتی انسان، که این حضور اگر نباشد حال ما هم فرقی نخواهد کرد یعنی حال در وقت نماز با غیرنماز فرقی نخواهد کرد پس بنابراین نمازی را که عُمَر می‌خواند با قبل از نمازش تفاوت نخواهد کرد بلکه ولا یزید الظالمین الا خسارا شیطان در نماز افراد مخالف و معاند حضور عینی و علمی پیدا می‌کنند نه رحمان و نه ملائکه چون همانطوری که نفوس ملائکه نفوس مجرد هستند نفوس شیطان هم يك نحو تجردی دارد البته نه مثل آنها منتهی از نقطه نظر احاطه بر صور مثالی انسان این قدرت را دارد که در آنجا حضور پیدا بکند. حضورش آن کدورتی است که ما در موقع گناه احساس می‌کنیم این حضور آن است در فضایی که در آن فضا گناه است وقتی انسان وارد بشود يك دفعه می‌گیرد يك دفعه قلبش می‌گیرد يك دفعه قبض می‌شود.

چند وقت پیش ما به مجلسی رفتیم که مجلس روضه‌ای هم بود، در همین جا تا ما وارد مجلس شدیم دیدیم چقدر قلبمان گرفت چه کدورتی پیدا کردیم بقیه از دوستان هم که چند نفر بودند آنها هم اتفاقاً گفتند عجب چرا مجلس اینجوری بود؟ گفتیم مثل اینکه شما هم مستفیض شدید از برکت شیطان!!، شیطان هم برکت دارد! آن هم بالاخره **إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ**<sup>۱</sup> آن مجلسی که برای آنانیت درست شده برای نفسانیات درست شده، برای شعار درست شده، برای اینکه بگویند ما هم هستیم درست شده، برای اینکه پرچم بزنند و اعلام کنند و مردم بیایند و نشان بدهند درست شده، در آن مجلس امام حسین وجود ندارد، امام حسین در آن مجلس نیست، پیغمبر در آن مجلس نیست، در مجلس کیست؟ شیطان است، حضرت شیطان هم خیلی مقام دارد! آن منبری که دارد صحبت می‌کند شیطان قرین اوست و دارد مطالب را القاء می‌کند ولو اینکه مطالب عالی بگوید و در میان افراد مطرح باشد، آیا این مطالب را جبرائیل دارد به او القاء می‌کند از باب شعار دین! یا شیطان دارد در دهانش می‌گذارد؟ جبرئیل که بلند نمی‌شود برای این مرتیکه فلان و فلان کند. شیطان می‌آید: اینجوری بگو اینجوری حرف بزن کلمات را اینطوری بچین ترکیبات را اینطوری بیاور، مجلس را عظمت ببخشید، مجلس را بالا ببریم، مجلس را بهتر تمام کنیم! خلاصه مشخص است که بازی و تئاتر است جبرائیل و

<sup>۱</sup> سورة الانعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱

میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و ملائکه و روح الامین و روح القدس و اینها، اینها تئاتر بازی نمی کنند فیلم بازی نمی کنند فیلم بازی کردن و تئاتر بازی کردن کار شیطان و کار جنود شیطان است هر جا رفتید دیدید مساله از این قرار است آن آقایی که دارد حرف می زند یکی هم کنارش بنشانید، او دارد به او می گوید بگو. آن احمق خودش نمی فهمد از کجا دارد می خورد، دارد به او وارد می شود، ولی شیطان که می فهمد از کجا دارد به او وارد می کند اینطور نیست؟! انشاء الله یک وقتی خدا نکند آدم در یک همچنین موقعیتی قرار بگیرد که بخواهد شیطان به او وارد کند. تا انسان می بیند که حالش فرق کرد معیار را باید در نظر بگیرد میزان را باید سنجش بگیرد آن می رود یک آقایی دیگر می آید همه در راستای تثبیت و اثبات حرکت می کنند هیچکدام از اینها در راستای ثبوت حرکت نمی کنند همه در راستای اثبات است بنده خدا امام حسین بیچاره که هزار و سیصد سال پیش آمد شهید شد و برای عده ای نان و شهرت آورد و حالا اگر امام حسین نبود و ائمه، ما می خواستیم چکار کنیم گردن یکی دیگر را می گرفتیم یک مظلوم دیگر را پیدا می کردیم از همین مظلومان تاریخ مظلوم زیاد است اگر مسلمان نبود سراغ یهودی ها می رفتیم سراغ مسیحی ها می رفتیم بالاخره ژان دارکی پیدا می کردیم یا گالیله و آنها را می آوردیم برایشان مجلس روضه می گرفتیم چرا؟ چون هدف ما حسین نیست، هدف نفس است که در قالب امام حسین الان می تواند خیلی بیشتر خودش را نشان بدهد و به مقصد برسد، به آرزوها و اهداف و غرائضش برسد، الان می تواند اما اگر یک روزی آمد و دیگر مردم به روضه امام حسین دیگر رغبت نشان ندادند رفتند امام سراغ زین العابدین می بینید این روضه تعطیل شد روضه امام زین العابدین شروع شد. مثلا اگر مردم تصمیم بگیرند که ما اعتصاب می کنیم این دفعه از امروز روز سه شنبه هر کجا که روضه امام حسین است نمی رویم ... حالا وقت شهادت امام زین العابدین نیست مثلا فرض کنید بیست و پنجم محرم است تا آن موقع سه ماه یا چهار ماه مانده است ولی از الان به پیشواز می رویم! چهلم می گیریم! خیلی امام زین العابدین مظلوم بود! باید روضه دهه گرفت! باید چه کرد ... خوب آن آقا هم که تنهایی نمی آید آنجا وقتی ببیند مردم نمی آید می گوید باید یک روضه را بگیریم که مردم بیایند همه که مثل مرحوم آقا نیستند.

وقتی که به مرحوم آقا گفتند: آقا الان این مجلس دیگر گنجایش ندارد اجازه می دهید که درب اتاق عقب را باز کنیم؟ یک اتاق را اضافه کنیم؟ یعنی به اندازه نصف اینجا بیشتر فضا اضافه کنید، فرمودند: ”خیر مکان همین است اتاق همین است هر که می خواهد زود بیاید.“

ما رفتیم پیش ایشان که آقا می گویند یک طبقه بالا بسازیم افراد می آیند و در کوچه می نشینند،

فرمودند: "می خواهند زود بیایند فقط جا همین است این حسینیه و این هم تمام شد بروند در کوچه بنشینند". این چیست؟ این شخص اگر مردم هم اعتصاب کنند برای امام حسین خودش تنها می آید می نشیند و به بنده و امثال بنده می گوید: "بفرمائید منبر یک ساعت صحبت کنید و بعد روضه را هم با صدا بخوانید" درست شد، اینها اینجوری هستند، این کنارش جبرئیل است، میکائیل است. آنها چی هستند؟ حضرت شیطان - شیطان را هم حضرت باید بگوییم تا رعایت احترام فائقه شده باشد! - می آید **لَيُؤْخُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَاءَهُمْ**<sup>۱</sup>، کیفیت بیان، چرب حرف زدن، مجلس گرداندن، داغ نگه داشتن، توجه، ... لذا وقتی آدم از آن مجلس بیرون می آید خسته، کسل، یک مشت چرت و پرت و مزخرف شنیده، اصلاً حال ندارد، انگار هرچه رمق داشته از او گرفتند، هرچه رمق و جان داشته همه را گذاشته دارد از آن مجلس خسته می آید، گاهی هم می آید بیرون می بیند یک چیزیش می شود، یک حال دیگری دارد یک وضع دیگری دارد یک حال و هوای دیگر، این چیست این مال علم حضوری است که در اینجا ملائکه با او اتحاد عینی پیدا کردند، اتحاد عینی، نه اینکه الان بیایند در کنار این، آنهایی که شما در هنگام نماز یا در هنگام ذکر مصیبت سیدالشهداء با اخلاص، آن حالی را که شما احساس می کنید وحدت عینی است، در این وضعیت است که میزی دیگر وجود ندارد، یعنی وجود ملائکه و عالم ارواح بواسطه اتحاد عینی که پیدا می کنند شما اینها را در خود می بینید اگر اتحاد عینی پیدا نکردند، برای شما فرقی نخواهد کرد، خوب جبرائیل بیاید در کنار شما بنشیند، فرض کنید در مجلس امام حسین هم بیاید بنشیند به شما چه مربوط است؟ طوری نمی شود که، این کناری نشسته است، مثل آنکه رفیق شما می آید کناری می نشیند و سرش به کار خودش است و شما هم سرتان به کار خودتان است، ولی این که شما حالتان برمی گردد منقلب می شود از وضعیتی به وضعیت دیگر درمی آید برای این است که دوئیت برداشته می شود وحدت حاصل می شود چه با ارواح روحانیین چه با نفوس خبیثه شیاطین و ابالسسه، تفاوت نمی کند هر دوی اینها و این است که صورت برزخی شما را تغییر می دهد به صورت حیوان درمی آورد به صورت گریز و سگ و خوک درمی آورد به صورت انسان در می آورد به صورت ملائکه درمی آورد و ..، اینها بخاطر برداشتن این جهت میز است، پس در میز دوئیت وجود دارد که آن دوئیت لازمه استقلال است، وقتی که آن وجود، وجود مستقل است این میز وجود دارد وقتی که آن استقلال تبدیل به نوعی اتحاد شد در واقع آن میز هم از بین می رود وجود هم وجود علمی می شود و علم هم علم

<sup>۱</sup> سورة الانعام (۶) قسمتی از آیه (۱۲۱)

حضور می‌شود دیگر در آنجا حصول معنا ندارد همین احساس شما، این حالت در وجود خود، یعنی احساس جبرائیل امین، دقت می‌کنید چه می‌خواهیم کم‌کم بگوییم؟ احساسی که دارید در وجود خود می‌کنید، همان احساس حضور عینی، این همان احساس ملائکه است احساس وجود و ارتباط با ملائکه است که به واسطه این مساله کم‌کم یکی یکی صور افاضه می‌شود هی معانی و مفاهیم صور، حقایق اینها می‌آید این روشن می‌شود در همین حال یک دفعه به نظر شما یک جرقه می‌زند آن جرقه چیست؟ فلان قضیه این است فلان آیه این معنا را می‌دهد فلان مطلب این را می‌دهد این چه می‌شود؟ می‌شود وحی، این حالتی که برای شما در این ارتباط با صور، - حالا نگوئید "در آن زمان سابق وحی بوده، حالا دیگر وحی قطع شده"، وحی نسبت به تشریح قطع شد بله از زمان رسول الله به بعد دیگر تشریح قطع شد و حلال محمد حلال الی یوم القیامی و حرامه حرام الی یوم القیامی این تمام شد، دیگر بعد از رسول خدا به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و تا حالا به امام زمان هم وحی نمی‌شود، تمام شد وحی در زمان پیغمبر، بلکه تفصیلهش در نفس امام وجود دارد ولی دیگر امام علیه‌السلام نمی‌تواند آن حلال رسول خدا را حرام کند چرا؟ چون وحی دیگر قطع شده است بله ممکن است حلالی از دیدگان ما بواسطه اخفاء و بواسطه ظلم ظالمین بواسطه مسائلی حالا یا سماوی یا غیرسماوی مخفی مانده امام علیه‌السلام می‌آید از آن حلال پرده برمی‌دارد احکام را تفصیل می‌کند تبیین می‌کند این کار، کار امام علیه‌السلام است ولی تشریح دیگر نمی‌تواند امام بکند امام زمان هم باشد دیگر نمی‌تواند بکند چرا؟ چون تشریح از بعد رسول خدا قطع شد اما وحی در سایر مطالب دیگر، مثل وحی در باب افاضه معانی، وحی در باب افاضه علوم، وحی در باب رب زدنی فیک تحیرا، وحی در باب سیر در اسماء و صفات کلی الهی برای چه باید قطع شود؟ بعد از پیغمبر چرا قطع بشود؟ آن که تشریح نیست آن که دیگر احکام حلال و حرام نیست. آن که دیگر قواعد برائت و استصحاب نیست پس آنها هستند و آنها هم هر کدام مراتب خودشان را دارند و مطلب اینجاست که خیلی آمدند قاطی کردند هم آنهايي که خواستند وحی را به یک جاهای دیگر بکشاند و هم آنهايي که آمدند جواب بدهند، همه ریختند به هم، همه خیال کردند که یک فرشته بال می‌زند مثل یک کبوتر همینطوری بلند بشود بیاید بنشینند مثل این هلی‌کوپترهایی که هست که تپ‌تپ می‌کنند این بیاید کنار پیغمبر بنشینند و دست بگذارد در گوش پیغمبر و کسی هم نشنود چون وحی اختصاص دارد، ما هم او را به صورت یک دحیه کلبی و جوان خوشگل رعنا می‌بینیم و بله پیغمبر هم نگاهش می‌کند و قشنگ وحی را تلقی می‌کند بعد هم می‌گوید دیگر اجازه می‌دهید؟ می‌گوید، بفرمائید دیگر خبری نیست نه دیگر فعلا امروز به این مقدار کفایت

است و بعد بلند می شود عین هلی کوپتر تپ تپ بلند می شود می رود بالا این را اسمش را گذاشتند وحی! آقا اینکه وحی نشد این هلی کوپتر بازی است این وحی اینطوری نیست من که می گویم این واقعیت دارد یعنی برداشت مردم همین است منظور از مردم فقط عامی و اینها نیست عامی و عالمش، این برداشت را از وحی می کند که وحی یک مساله ای است که از خارج می آید البته پیامبر فرد صالحی است! خوب خیلی ممنون که نگفتی از دیوار بالا می رود! بزعم آنها پیامبر فقط از دیوار بالا نمی رود، پیغمبر دست در جیب کس دیگر نمی کند، این مقدار احترام پیغمبر را گذاشتند! در حالی که وحی اصلا این نیست و همان اتحاد وجودی است که نفس نبی با آن عالم بالا پیدا می کند، بواسطه آن اتحاد آن حقائق را در وجود خود احساس می کند! برای احساس این حقایق در وجود خود این اتحاد لازم است که این انسان بتواند به این مرتبه باشد ما برای اینکه به این مساله برسیم نیاز داریم روزه بگیریم نماز بخوانیم مراقبه بکنیم فلان بکنیم چهل روز بگذرانیم و بعد من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمی من قلبه علی لسانه باید این کارها را انجام بدهیم تا به آنجا برسیم ولی نفس رسول خدا دیگر نیازی به اخلاص ندارد هر دقیقه اش آن اتحاد است هر دقیقه اش وصل است هر دقیقه اش وحدت است ما برای اینکه یک همچنین حالی برایمان پیدا بشود بلکه کمتر از آنها چهل روز باید اخلاص کنیم و فلان کنیم نیاتمان را پاک کنیم، درست کنیم، مراقبه کنیم، نه مراقبه در عمل، مراقبه در خیال، در این کله، نه مراقبه در عمل، مراقبه در عمل که کاری ندارد خوب معلوم است که از دیوار بالا نمی رویم این چیز واضحی است، این مراقبه در اینجا مهم است که برای کسی هم براحتی حاصل نمی شود.

باید اینها را همه را انجام بدهیم تا به آن وحدت برسیم ولی پیغمبر احتیاجی به این ندارد امام زمان علیه السلام به اینها نیاز ندارد امام زمان در وحدت است و کسی که در وحدت باشد در طهارت است، دیگر برای چه می خواهد اخلاص کند؟ آن نفسش فقط خلوص است نفس امام اخلاص نیست امام در مقام اخلاص نیست امام در مقام ترک گناه نیست بیاید گناه ترک بکند یعنی امام علیه السلام هیچ وقت به ذهنش خطور کرده که از دیوار مردم بالا برود و بگوید حالا بخاطر رضای خدا نمی کنیم خنده دار نیست؟! این خنده دار نیست که امام علیه السلام فرض کنید که در مقام اخلاص بخواند بگوید من سرقت نمی کنم!! در مقابلش مشروب باشد و بگوید من نمی خورم بخاطر رضای خدا!! اصلا معنا دارد یک همچنین موقعیت و وضعیتی؟! معنا دارد گناه برای امام زمان؟ می دانید گناه چیست؟ گناه یک سرسوزن یک لحظه توجه از خدا به غیر خدا بنحو سلب سببیت است و سلب تاثیر، این ذنب لا یغفر است که امام این را هم ندارد.

یک همچنین چیزهایی اصلا ما برای خطور نمی کند به نظرمان، چیزهایی که از نظر ما اصلا وجود ندارد، نفس امام علیه السلام اصلا از مرتبه ی مراقبه گذشته، نه اینکه مراقبه نکرده، بلکه مراقبه کرده و دیگر الان گذشته و گذشته از آن مرتبه و به مرتبه طهارت مطلق رسیده است خوب وقتی که به این مرتبه برسد هر وقت بخواند جبرائیل بیاید در باز است هر وقت بخواند ملائکه روح الامین بیایند در باز است نیازی به روزه گرفتن ندارد امام روزه بگیرد یک خُرده حالتش بهتر بشود طهارت و تجردش بیشتر بشود! نیاز به روزه گرفتن ندارد او همیشه در حضور است او همیشه در وصل است و او همیشه در وحدت است.

پیغمبر همیشه در وحدت بود تازه او به جبرائیل اجازه می دهد که بیاید یا نیاید، نه اینکه وقتی او بخواند بیاید بگوید یا رسول الله دو روز قبلش روزه بگیر! می خواهم بیایم بر تو نازل بشوم، - می خواهم صد سال نیایی - ، دو روز قبلش روزه بگیر، نمازهایت را با حضور قلب بخوان، قشنگ، روزی یک حزب قرآن ترک نشود، و ... من جبرائیل می خواهم بر نفس تو نازل بشوم، صدسال نمی خواهد بیایی، باید بیایی اجازه بگیری، مگر عزرائیل نیامد و اجازه نگرفت؟ از در زدن و مجسم شدن به صورت بشر و ... که برای قبض روح حضرت اجازه بگیرد، این اجازه مال همه اولیاء است حالا در آنجا مجسم شده است، برای همه اولیاء خدا باید اجازه بگیرند، کسی که به مقام بقاء به بقاء حق رسیده است اینها همه باید از او اجازه بگیرند، فقط اختصاص به آن حضرت ندارد حالا در آنجا خوب رسول خدا بواسطه امتیازش این اعلان می شود ابراز می شود اظهار می شود ولی اینطور نیست که این مساله خلاصه اختصاص به آن حضرت داشته باشد بلکه برای آن کسانی که به مقام وحدت رسیدند و بقاء به بقاء الهی پیدا کردند آنها هم دارای همان خصوصیات هستند، بلکه اصلا از نظر تکوین، از نظر همان ظهور و بروز حقائق و مسائل ظاهری.

پس بنابراین امتیاز یعنی دوئیت یعنی افتراق و این با تشخیص فرق می کند لذا در اینجا مرحوم آخوند می فرمایند که امتیاز موانع متعددی دارد یا امتیاز به خود ذات است یعنی خود ذات از ذات دیگری امتیاز پیدا می کند مثل ذات باری از سایر مخلوقات که امتیازش به نفس الوجود است یا اینکه امتیاز به امر دیگری است آن امر زائد است امر اضافه بر آن شیء است که بواسطه آن صفت از حالت غیر خود امتیاز می کند فرض کنید شخصی که جاهل است بواسطه علم متحول به یک وجود دیگری می شود و متصف به وصف دیگری می شود در این شخص امتیاز است یا امتیاز امر عدمی است یعنی همان جنبه عدمی در اینجا موجب امتیاز اوست مثلا فرض کنید که یک شخص دیگری ایشان مثلا خیاط است

یکی خیاط نیست آن کسی که عدم‌الخیاطی در اوست این امتیاز پیدا می‌کند از کسی که دارای یک همچین وصف است یا اینکه از امر وجودی و امر عدمی است یک امر وجودی دارد که عالم است و او عالم نیست و او خیاط است و این خیاط نیست که هر دوی اینها واجد یک وصف و فاقد یک وصف دیگر هستند این هم در مقابل همینطور به این وسیله باز امتیاز از دیگری پیدا می‌کند علی‌کل حال مساله امتیاز پیدا کردن با مساله تشخیص فرق می‌کند